

## تلمیح‌های پیچیده و راز آمیز در مثنوی معنوی مولانا

سید محمد حسینی\*

### ۱- مقدمه

جلال الدین محمد بلخی معروف به مولانا یا مولوی (۶۷۲-۶۰۴ هجری) از آنجا که در خانواده‌ای فرهیخته دانش دوست و دانش پرور با این همه به راستی خداشناس و خدا ترس و سیراب از معارف اسلامی و بزرگ زاده و بزرگ شده بود از همان آغاز کودکی با آموزشهای ژرف اسلامی بالیدن گرفت و بزرگ شد. گذشته از گفته‌های مولوی شناسان آثار به جای مانده از مولوی به خوبی نشان می‌دهد که این عارف بزرگ، در معارف اسلامی و نیز فرهنگ عامه، بسیار چیره دست بوده است. همه نوشته‌های مولانا: مثنوی معنوی، دیوان کبیر شمس، فیه ما فیه و مجالس سبعه، سرشار از آیه‌های قرآن، احادیث نبوی قصص قرآنی، حکایت‌های مردمی و مذهبی است.

مولوی به یاری حافظه نیرومند و توانا بیهای ذاتی خویش و نیز با ایمان استوار به ارزشهای اسلامی، در همه نوشته‌های خود با استادی و هنرمندی شایسته‌ای از قرآن کریم و احادیث نبوی، بیشترین بهره‌ها را برده است. در مثنوی، دیوان کبیر شمس، فیه ما فیه و مجالس سبعه، استفاده‌های پی در پی مولانا از این دو سر چشمه بزرگ

\* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات عرب - دانشگاه علامه طباطبائی.

اسلامی، به روشنی دیده می‌شود. این بهره مندیه‌ها در قالبهای هنری گونه‌گون در آثار مولانا خودنمایی می‌کنند و خود، نشانی دیگر از استادی مولانا هستند.

بحر که مسجور بود ، تلخ بود شوربود در دل ماهی رو شش به بود از قند و عسل<sup>۱</sup>  
 مَن كَأْسِكِ لِلثَّرَى نَصِيبِ و الارض بذاک صار أخضر<sup>۲</sup>  
 ای موسی ما به طور سینا رفتی وز ظاهر ما، و باطن ما رفتی  
 تو سرد نگشته ای از آن گرمیها چون سرد شوی که سوی گرما رفتی؟<sup>۳</sup>  
 أَلَا فَاسَكَتْ و كَلَّمَهُمْ بَصَمَتْ فَإِنَّ الصَّمْتَ لِلأَسْرَارِ أَبْئِن<sup>۴</sup>  
 گورخانه‌ی راز تو چون دل شود آن مرادت زود بر حاصل شود<sup>۵</sup>  
 آن که عالم بنده گفتش بدی كَلَّمْنِي يَا حُمَيْرَا مِي زَدِي<sup>۶</sup>  
 من چو لب گویم لب دریا بود مَن چو لا گویم مراد الآ بود<sup>۱</sup>

در بیت نخست از بیت‌های بالا، مولانا به آیه ۶ سوره «الطور» (والبحر المسجور) تلمیح دارد. در مصراع نخست بیت دوم، اشاره‌ای ظریف به مثل معروف «وللأرض من كأس الكرام نصيب» دارد. این مثل مصراع دوم بیتی است که سراینده آن، شناخته نشده و بیت این است:

« شَرِبْنَا و أَهْرَقْنَا عَلَى الارضِ جُرْعَةً و لِلأَرْضِ مِنَ الكَرَامِ نَصِيبٌ »  
 برای آشنائی بیشتر با این مثل و خاستگاه آن و منابع مهمی که از این مثل یاد کرده‌اند و نیز کتابهای مثل که این مثل در آنها آمده است، بنگرید: «سخن اهل دل» مجموعه

<sup>۱</sup> - کلیات شمس ، مولانا ۳: ۱۶۱ .

<sup>۲</sup> - همان ، ۶۰ .

<sup>۳</sup> - همان ، ۸ : ۲۸۳ .

<sup>۴</sup> - همان ، ۵ : ۴ .

<sup>۵</sup> - مثنوی معنوی ، مولانا . دفتر اول ، بیت : ۱۷۵ .

<sup>۶</sup> - همان ، بیت : ۲۴۲۸ .

<sup>۱</sup> - همان ، ب : ۱۷۵۹ .

مقالات کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ ، چاپ کمسیون ، ملی یونسکو در ایران ۱۳۷۱ ( مقاله سید محمد حسینی : « حافظ و ادب عربی » .

مصراع دوم بیت ، تلمیحی است به آیه ۶۳ سوره حج ( الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ... )

بیت سوم تلمیحی است به آیه ۲۹ سوره قصص ( فلما قضی موسى الاجل ... انس من جانب الطور ناراً ... ) بیت چهارم تلمیحی است بسیار و اشاره گونه به آیه ۷ سوره نمل ( اد قال موسى لقومه انى آنست ناراً ... لعلکم تصطلون ) . مولانا با در نظر داشتن این آیه که گفت و گوی موسی بن عمران با همسر خویش را باز گو کرده ، این بیت را سروده است . موسی به زن خود گفت : من آتشی دیدم ، از آن برای شما خبری یا پاره آتش افروخته خواهم آورد ، باشد که گرم شوید .

بیت پنجم گوشه چشمی به آیه ۲۶ سوره مریم دارد ( فقولى ائنى نذرت للرحمن صوماً فلن أكلم اليوم إنسياً ) .

بیتهای ۶ ، ۷ ، ۸ نیز هریک به ترتیب به سخنی از حضرت علی (ع) : « صدور الأحرار قبور الأسرار » ( سینه‌های آزادگان ، جایگاه جاودانه رازهاست ) ، به کلامی از پیامبر گرامی اسلام (ص) : « کلمینی یا حمیرا »<sup>۲</sup>

و آیه ۱۶۳ سوره بقره ( ... لا إله إلا هو الرحمن الرحيم ) ، اشاره دارند .

آنچه یاد شد نمونه‌هایی بود که مولانا در آنها به گونه ای به نسبت روشن و گویا ، به آیه ای یا حدیثی اشاره داشت . ولی هدف بنیادین این مقاله ، نشان دادن نمونه‌هایی از سروده‌های مولانا جلال الدین بلخی است که در آنها اشاره‌هایی رمز آمیز و سخت هنری به آیه‌های قرآن ، حدیث ، داستان ، ... رفته است .

## متن مقاله

مولانان با آن که عارفی بزرگ و صاحب‌دلی خدا جو است، یک هنرمند نیز هست. هنر در سرشت او جوشان است و او را آرام نمی‌گذارد. در همه چیز، حتی در سخن و واژگان کلامی، نوجو، دگر آفرین و پویا است. درنگ نمی‌شناسد و در پی ناشناخته‌ها است. هنجارهای قراردادی زبان را در هم می‌شکند و طرحی نو درمی‌افکند، طرحی که به یاری نیروی هنر مولانا، با سرشت و ذوق مردم، همساز و آشنا می‌گردد. از این رو است که واژگان و ترکیب‌هایی چون: آدم‌کده، دوزخ گلو، خشکستان، یک اندیش، باد و بود، دامن سوار، داروی مردمی، خم مل، پر رحمت، بی‌شمشیر کشتن. باز عرش، خوش شکار، ضیا اندر ضیا، باز عنقاگیر، بو تراب، نگاریده کف مولی .... آن چنان بجا و شیوا در جایگاه خود می‌نشینند که شنونده و خواننده را تکان می‌دهند و شوری نودر آنها پدید می‌آورند:

همچو از آب و گل آدم‌کده	نور زاهک پاره‌ها تابان شده <sup>۳</sup>
در زمان پیش آید آن دوزخ گلو	حجتش این که خدا گفته کلوا. <sup>۱</sup>
در نماز جمعه بنگر خوش بهوش	جمله جمعند و یک اندیش و خموش <sup>۲</sup>
داروی مسردی بسخور اندر عمل	تاشوی خورشید گرم اندر حمل <sup>۳</sup>
شاخ گل هر جا که روید هم گل است	خم مل هر جا که جوشد هم مل است <sup>۴</sup>
باد ما و بسود ما ازداد توست	هستی ما جملة از ایجاد توست <sup>۵</sup>

<sup>۳</sup> مثنوی معنوی، دفتر ۴ بیت ۴۶۹.

<sup>۱</sup> همان، دفتر ۲ - ب ۶۲۰.

<sup>۲</sup> همان، ۶ - ب ۱۵۹۳.

<sup>۳</sup> همان، ۵ - ب ۲۵۱۳.

<sup>۴</sup> همان، ۶ - ب ۱۷۸.

<sup>۵</sup> همان، ۱۰ - ب ۶۰۵.

<sup>۶</sup> همان، ۱ - ب ۳۷۵۰.

باز گوی باز عرش خوش شکار  
تأچه دیدی این زمان از کردگار<sup>۶</sup>  
باز گوی ای باز عنقا گیر شاه  
ای سپاه اشکن به خود، نی با سپاه<sup>۷</sup>  
غرق نورم گرچه شد سقلم خراب  
روضه گشتم، گرچه هستم بو تراب<sup>۸</sup>  
تو نگاریده کف مولاستی  
آن حقی، کرده من نیستی<sup>۹</sup>

در هنجار شکنیهای معنایی شعر نیز، کار مولانا از گونه ای دیگر است. رفتارهای او در هنر آفرینیهای بدیعی و بلاغی، بی آن که با سنگینی تکلف و تصنع همراه باشد، گاهی چیستان گونه و راز آمیز است. برای نمونه به بیت‌های زیر می‌نگریم:

از چنوشاعر نُس از تو بحر دست  
ده هزاری که بسگفتم اندکست<sup>۱۰</sup>  
استن من عصمت و حفظ تو است  
جمله مطوی یمین آن دو دست<sup>۱۱</sup>  
معنی الله گفت آن سبویه  
یؤلّهون فی الحوائج هم لدیه<sup>۱۲</sup>  
این پیمبر گفت چون بشنید قدح  
که چرا فربه شود احمد به مدح<sup>۱۳</sup>  
زاهد ششصد هزاران ساله را  
پوز بندی ساخت آن گوساله را<sup>۱۴</sup>  
تا نتاند شیر علم دین کشید  
تا نگردد گرد آن قصر مشید<sup>۱۵</sup>  
قطره دل را یکی گسوه هر فستاد  
کان به دریاها و گردونها نداد<sup>۱۶</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۷- همان، ۱- ب ۳۷۸۴.

۸- همان، ۱- ب ۳۸۰۱.

۹- همان، ۱- ۳۹۷۸.

۱۰- مثنوی، ۴- ب ۱۱۵۹.

۱۱- همان، ب- ۱۱۷۸.

۱۲- همان، ب- ۱۱۶۹.

۱۳- همان، ب- ۱۱۹۹.

۱۴- دفتر ۱، ب- ۱۰۱۴.

۱۵- همان، ب- ۱۰۱۵.

۱۶- همان، ب- ۱۷۱۰.

خاتم ملک سلیمان است علم      جمله عالم صورت و جانست علم<sup>۱</sup>  
 آدمی را زین هنر بیچاره گشت      خلق دریاها و خلق کوه و دشت<sup>۲</sup>  
 زو پری و دیو، ساحلها گرفت      هر یکی در جای پنهان جا گرفت<sup>۳</sup>

مولانا در هریک از این بیتها، یا به معنایی ژرف و در خور درنگ چشم دارد و یا گذشته از آن معنی نغز به آیه، حدیث یا داستان و یا رویدادی نیز، اشاره دارد در شماره ۵ از بیتهای بالا با به کار بردن واژه «سُ» یونانی که به معنی خرد است و پس از آن آمدن ترکیب «بحر دست» (دست بسیار بخشنده)، تناسبی ظریف میان آن دو واژه پدید آورده، از این رهگذر، خوانندگان و مثنوی پژوهان را به اندیشه واداشته که واژه «سُ» در اینجا چه معنایی دارد. از این روست که برخی این واژه را در این بیت به معنی «پوز» (دهان، لبها و پوزه) گرفته اند. پیداست که این معنی برای واژه «سُ» با فضای داستان که شاعری شعری نیکو سروده و شاه هزار دینار زر سرخ به وی صله داده است و وزیر به شاه گفته که این مقدار بخشش از بخشنده بزرگی چون تو، بسنده نیست، سازگار نمی باشد. زیرا معنی پوزه و لب و دهان، ستایش آمیز نیست.<sup>۴</sup>

در بیت بعد در مصراع نخست آن به گونه ای بسیار هنری و ظریف به آیه ۲ سوره رعد اشاره شده است (الله الذی رفع السّموات بغير عمد ترونها ...) البته نیکلسون و حاج ملاهادی سبزواری در شرحهای خود بر مثنوی، از این تلمیح دقیق، سخن نگفته اند و یوسف بن احمد نیز در شرح بیت، بدان اشاره نکرده است.<sup>۵</sup>

ولی بیتهای پیش از بیت: «استن من عصمت و حفظ تو است ...»:

۱- همان، ب - ۱۰۳۰.

۲- همان، ب - ۱۰۳۱.

۳- همان، ب - ۱۰۳۳.

۴- بنگرید: شرح مثنوی معنوی مولوی، نیکلسون، ترجمه حسن لاهوتی ۴. ص ۱۴۹۳.

۵- بنگرید: نیکلسون، همان، ص ۱۴۹۵، شرح مثنوی، حاج ملاهادی ۲ ص ۲۹۷، شرح المثنوی المعنوی با

لمنهج القوی، یوسف بن احمد ۴ ص ۱۶۳.

بلکه خاک و باد و آب و هر شرار مایه زو یابند ، هم دی هم بهار  
 هر دمش لابه کند این آسمان که فرو مگذارم ای حق یک زمان  
 این اشاره به آیه را در مصراع نخست بیت یاد شده، تأیید می کند. خود مصراع نیز  
 گویای همین معنا است. آسمان می گوید : خداوند نگهداری و نگهبانی تو از من ،  
 همچون ستونی مرا بر سر پا نگاه داشته است . مصراع دوم بیت نیز قرینه دیگری است  
 که آیه یاد شده ، مورد توجه مولانا بوده است .

مصراع دوم این بیت « جمله مطوی یمین آن دو دست » نیز به آیه ۶۷ سوره زمر تلمیح  
 دارد ( ... والسموات مطویات بیمینه ... ). در این مصراع بیت ، نکته ظریف دیگری نیز  
 هست . « یمین » دست راست ، پیداست که کنایه از قدرت و سیطره بی چون و  
 چراست و ترکیب « یمین آن دو دست » ، اشاره دارد به حدیث « کلتا یدیه یمین » ( هر  
 دو دست خداوند ، دست راست است ) ، یعنی توان هر دو برابر می باشد و از این رو  
 هیچ گونه کاستی در کار نخواهد بود .<sup>۶</sup>

در بیت سوم از بیتهای یاد شده مولانا به نکته ای دستوری اشاره کرده و ریشه لفظ  
 جلاله « الله » را گوشزد کرده و معنی لغوی آن را نیز یاد آور شده است . وی لفظ الله را  
 از « اله » از ریشه « آله یأله » به معنی پناه بردن به چیزی دانسته و در این معنی ، « الله  
 » یعنی پناهگاه همگان . مولانا در همین بیت ، نظر سیبویه دانشمند نامدار ایرانی و پایه  
 گذار قواعد نحو زبان عربی را نیز نزد در باره ریشه و معنی و لفظ « الله » ، آورده است  
 .<sup>۷</sup> این معنی گواه آن است که مولانا نوشته های علمی و دستوری را نیز نزد استاد خوانده  
 و با زبان و بیان فنی آنها به خوبی آشنا بوده است .

تفاوت هنرمند با دیگران در همین برداشتهای هنری و نو آورانه است . مولانا با  
 بهره گیری از توان و گوهر هنری خویش ، زبان نوشته ای دشوار از قرنهای نخستین

<sup>۶</sup> - نیکلسون ، همان ، ص ۱۴۹۵ .

<sup>۷</sup> - بنگرید : کتاب ، سیبویه ، تصحیح عبد السلام محمد هارون ۱۹۵۰:۲ .

اسلامی را بازبانی عرفانی که قرن‌ها پس از آن با تعبیرها، ویژگیها و بار معنایی و احساسی رمز الودی به کار می‌رفته، پیوند می‌زند و معنا و پیامی نو می‌آفریند.

مولانا در بیت چهارم (این پیامبر گفت چون بشنید قدح ... ) به دو موضوع اشاره دارد:

۱- هنگامی که دشمنان پیامبر اسلام (ص) زبان به بدگویی و هجوآوگشودند، برای جلوگیری از زشتگوییها و سخنان ناروای دشمنان درباره خود و مسلمانان، پیامبر دستور داد منبری در مسجد خود برای حسان بن ثابت شاعر پیامبر خدا و مسلمانان، نهادند. حسان بر بالای آن می‌ایستاد و با شعر به هجویه‌های دشمنان، پاسخ می‌گفت. پیامبر درباره حسان دعا کرد و گفت: «اللهم أئده بروح القدس». نیز فرمود: تا آنگاه که حسان از پیامبر خدا دفاع می‌کند، بی‌گمان فرشته بزرگ روح القدس با او و یاور او است. گاهی نیز پیامبر می‌دید شعر حسان، چنان که باید، نیرومند و کاساز نیست، می‌گفت: «أئدک الله بروح القدس» (خداوند روح القدس را یاور تو بگرداند).<sup>۲</sup>

۲- دشمنان پیامبر چون می‌دیدند که او از سروده‌های حسان در هجو آنان و نیز از شعر او در ستایش خود و مسلمانان، شادمان می‌گردد، گفتند، پیامبر که به گفته خود، فرستاده خدا است، چرا باید از ستایش خویش، شاد گردد و ستاینده را بستاند! پیامبر در پاسخ آنان بدین مضمون گفت: خداوند بیش از همه، ستایش را دوست دارد، به همین سبب بوده که خود را ستوده است.<sup>۳</sup> نیز از اسود بن سریع یکی از صحابه روایت است که گفت: «قلتُ یا رسول الله ألا أنشدک محامد حمدها بها ربی تبارک وتعالی؟ قال: أما إن ربی - عزوجل یحبُّ الحمد» (به پیامبر خدا گفتم: آیا سروده‌هایی را که در ستایش پروردگارم که خود بزرگواری و بلند مرتبه است - سروده ام برای تو بخوانم؟ گفت: به راستی پروردگارم - که توانا و پرشکوه است - ستایش را دوست دارد). چنانکه می‌بینیم مولانا به گونه‌ای ظریف و اشاره وار در یک بیت، به

<sup>۲</sup> - المنهج القوی، یوسف بن احمد ۴ ک ۱۶۶.

<sup>۳</sup> - گویا منظور آیه‌هایی است که در آنها «تبارک الله» آمده است، به ویژه «تبارک الله احسن الخالقین» (مز



آنچه گفته شد ، چشم داشته است . در بیت‌های ۵ و ۶ ( زاهد شش هزاران ساله را ... ) نیز مولانا اشاره ای بس ظریف و زیبا به موضوع فرمان سجده بر آدم و سر پیچی ابلیس از این فرمان با استدلالی که همان ، مایه راندگی او از درگاه خداوند گشت ، دارد . در قصص قرآنی و تاریخ پیامبران آمده است که ابلیس شش هزار سال خدا را پرستش کرده بودسید نعمت الله جزایری می گوید :

چنانچه این سالها جهان دیگر بشمار آید ، سالهای بسیاری خواهد بود<sup>۴</sup>

از این رو می توان گفت که مولانا از «زاهدشش هزاران ساله»، ابلیس را در نظر داشته است. تعبیر یادشده (زاهد ...) در سخن مولانا برای ابلیس ، گذشته از آن که تعبیری برآستی هنری است ، با همراه گشتن با تعبیر گوساله و پوزبند در مصراع دوم همین بیت ، نمایشگر پیام رمز آمیز دیگری نیز هست . آن این است که پرستش و بندگی خدا اگر با دانش و تفکر و آگاهی همراه نباشد ، ارزش چندانی نخواهد داشت .

مولانا در این بیت ، زاهد نا آگاه و نادان را چون گوساله ای دانسته و نادانی وی را مانند پوزبندی پنداشته که او را از نوشیدن آب از چشمه دانش ، باز داشته است . در همین بیت ، به گرانمایگی دانش و دانشوری و نیز به بی مایگی بی دانشی و نا آگاهی که در آیه‌های مربوط به آفرینش آدم ابو البشر در قرآن آمده ، اشاره داشته است : « و علم آدم الاسماكلها ... »<sup>۱</sup> از حضرت رضا (ع) روایت است : « لیس العبادة کثرة الصیام و الصلاة ، إنما العبادة کثرة التفکر فی صنعہ الله »<sup>۲</sup> ( بندگی خدا به بسیار روزه داشتن و نماز گزاردن نیست ، بندگی (راستین) ، تنها در بسیار اندیشیدن در آفرینش در آفرینش هستی به فرمان خدا است ) . از همین روست که در سیر و سلوک عرفانی نیز فکر ، پایه ذکر دانسته شده است و از به هم پیوستن این دو رفتار ، « خاطر » پدید می آید که نردبان صعود به پایگاههای والای معنویت است . پیداست که در اینجا «

<sup>۴</sup> - النور المبین فی القصص الانبیاء ، السید نعمه الله الجزایری ص ۳۴ .

<sup>۱</sup> - بقره : ۳۳ - ۳۱ .

<sup>۲</sup> - سفینه البحار ، الشیخ عباس القمی ۳ : ۹۵۰ .

خاطر « ملکی در نظر است <sup>۲</sup>، نه گونه شیطانی آن .بیت بعدی ( تا نتاند شیر علم دین کشید ... ) نیز پیامی راز گونه و پیچیده با خود دارد . نخست آن که تعبیر « شیر علم کشیدن » خود ، تعبیری هنجار شکنانه و در جای خود، سخنی نو آفریده است. دیدن «شیر نوشیدنی در خواب ، در بیانی از پیامبر اسلام (ص)، به دانش و آگاهی تعبیر شده است <sup>۴</sup>. یعنی این زاهد نادان (ابلیس) ، با داشتن این چنین خوی نا پسند و خود خواهانه ، با دانش و روشندلی ، فاصله بسیار دارد تا بدانجا که در خواب هم آن را نتواند دید. دیگر آن که در مصراع دوم همین بیت ، ترکیب «قصر مشید» به معنی کاخ دانش است و نیز اقتباسی است از آیه ۴۵ سوره حج « فکأین من قریه أهلکناها وهی ظالمه فهی خاویه علی عروشها و بئر معطله و قصر مشید ». در این آیه سخن درباره مردم ستمگر شهری است که به سبب ستمگری آنان ، خود از میان رفته و شهر ویران گشته ، ولی چاه با همه ابزارهای خود بر جای مانده است و کسی نیست که از آن سود برد. همچنین کاخی بلند و استوار که با گچ ساخته شده ، تهی و بی استفاده مانده است . گویا مولانا با اشاره به آیه بالامی خواهد بگوید : اگر کاخ دانش تهی از دانشمند بماند و بهره ای از آن نبرند ، بهتر از آن است که به دست نا اهلان بیفتد . در بیت : « قطره دل را یکی گوهر فتاد ... ) گوهر درون دل را کنایه از معرفت یا عشق گفته اند . نیز برخی از شارحان مثنوی گفته اند : این بیت به یک آیه و یک حدیث ، اشاره دارد : به آیه ۷۲ سوره احزاب ( اناعرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال ... ) . و به حدیث ( لا یسعی ارضی و لاسمائی و یسعی قلب عبدی المؤمن ) ( زمین و آسمان من ، گنجایی مرا ندارند ، ولی دل بنده مومن من ، مرا درخود جای می دهد ) . بیت بالا با این حدیث پیامبر نیز هماهنگ است و می توان گفت که مولانا بدان نیز گوشه چشمی داشته است . « العلم حیاة القلوب ، و العمل کفاره الذنوب » .

<sup>۲</sup> - شرح مثنوی ۲ : ۳۹۷ - ۳۹۶ .

<sup>۴</sup> - همان ، ۳۹۰ ( به نقل از فرص الحکم ، چاپ بیروت ص ۱۵۹ .

مولانا در بیت‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ یاد شده ( خاتم ملک سلیمان است علم...هریکی در جای پنهان جا گرفت ) به داستان فرمانروای سلیمان پیامبر بر همه آفریده‌ها به یاری آن انگشتی راز آمیز اشاره دارد ، همچنین مولانا در بیت نخست ، عالم امکان را نمودار ظاهری « عقل کل » دانسته ( همه هستی ، صورت عقل کل است ) ، حقیقت جهان ، علم الهی است و آن نان روان است که برتن فرمان می راند . دانش ، به انگشتی سلیمان ماند که وی با آن ، همه چیز فرمان می راند و به یاری دانش نیز می توان بر سراسر هستی چیره گشت . همچنین مولانا در بیت ۱۱ زویری و دیو ساحلها گرفت... ) گویا به حدیث زیر که طبری آن را آورده ، چشم داشته است : « فأول من سكن الأرض الجنُّ فأفسدوا فيها و سفكو الدماء و قتل بعضهم بعضا . قال : فبعث الله إليهم إبليس في جند من الملائكة ، فهم هذا الحيء الذي يقالهم الجنُّ . فقاتلهم إبليس و من معه حتى ألحقهم بجزائر البحور و أطراف الجبال . فلما فعل إبليس ذلك اغتر في نفسه... » ( نخستین ساکنان زمین پریان بودند ، آنان در زمین تباهی پدید آوردند . خونها ریختند و برخی برخی را کشتند . گوید : پس خداوند ابلیس را با لشکری از فرشتگان فرستاد ، ایشان همان گروهی بودند که به آنان پریان ( جن ) گویند . پس ابلیس و همراهان او با ساکنان زمین پیکار کردند تا آنان را به جزیره‌های دریاها و پیرامون کوهها راندند . چون ابلیس چنین کرد ، به خود فریفته و مغرور گشت . نمونه‌هایی که یاد شدو نیز بسیاری نمونه‌های دیگر از اشعار جلال الدین محمد بلخی گواه آنست که او در گفته‌ها و سروده‌های خویش ، همواره نو آور ، سنّت شکن بوده است . از همین جا است که شعرهای مولانا در عین روانی و سادگی ، با مایه‌های هنری ژرف و ارزشمندی همراه است . به نمونه‌های زیر بنگریم :

پس خدا بنمودشان عجز بشر	گرخدا خواهد نگفتند از بسطر
نی همین گفتن که عارض حالتی است	ترک استثنا مرادم قسوتی است
جان او با جان استثنا است جفت	ای بسا ناورده استثنا به گفت

در این بیتها مولانا تأکیدی راستین بر گفتن آیه مشیت دارد و نیز تأکید بیشتر و عمیق تر او بر نگرش درست به مضمون و پیام این آیه است: ولا تقولن لشیء انی فاعل ذالک غدا. إلا أن یشاء الله ... (کهف: ۲۳-۲۲). او می گوید: تنها به زبان آوردن و ازگان این آیه، ارزش آنچنانی ندارد. باید این پیام خداوندی در دل و اندیشه گوینده آن جای گرفته باشد. گذشته از نگاه مولانا با این بیتها به متن آیه و مضمون آموزشی آن، بی گمان با اشراف گسترده ای که به متنهای تفسیر قرآن دارد - به شأن نزول آیه و پیوند آن با پیامبر اسلام (ص) و رویدادی که در این راستا پیش آمده بوده نیز، چشم داشته است. قریش با راهنماییهای دانشمندان یهود، پرسشهایی از پیامبر اسلام پرسیدند و پیامبر بی آنکه خواست خدا را بر زبان آورد، گفت فردا به شما پاسخ می دهم. در این میان مدت پانزده روزه پیامبر وحی نرسید و پس از آن، سوره کهف که آیه های بالا نیز در آن است، نازل گشت.<sup>۱</sup> پیداست که یاد آوری این موضوع، تأکید دیگری است بر اهمیت این آیه. فراتر از این همه، هنر مولانا در گزارش پیام این آیه به زبان شعر است. چنان که دیدیم او به زبان نیاروردن آیه را و توجه نداشتن به خواست خدا در کارها و رفتارها را با تعبیر زیبای « ترک استثنا » می آورد. کلمه « إلا » را در نحو عربی حرف استثنا گفته اند و چون این کلمه در این آیه و رساندن پیام آن، نقش کلیدی دارد، مولانا نیز در گزارش این موضوع، بیشتر از این واژه سود برده است.

در بیتهای زیرین مولانا، با گونه ای هنر نمایی دیگر، جمله معروف پیامبر گرامی اسلام (کلمینی یا حمیرا) را تأویل و تفسیر کرده است:

مصطفی آمد که سازد همدمی      کلمینی یا حمیرا کلمی  
 ای حمیرا آتش اندن نه تو نعل      تا ز نعل تو شود این کوه لعل  
 این حمیرا لفظ تائیت است و جان      نام تائیش نهند این تا زمان  
 لیک از تائیت جان را باک نیست      روح را با مرد و زن اشراک نیست

<sup>۱</sup> - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن الحسن الطبرسی ۳: ۵۱.

از مؤنث و از مذکر برتر است این نه آن جان است کز خشک و تر است «کلمینی یا حمیرا» حدیث مشهوری است که از پیامبر روایت کرده‌اند و این جمله را در خطاب به همسر خود عایشه، می‌گفته است. البته برخی این حدیث را از موضوعات (برساخته و بی‌پایه) دانسته‌اند.<sup>۱</sup> گویا این جمله «کلمینی یا حمیرا» برگرفته از حدیثی است که ابن الاثیر در کتاب خود آورده است. او به نقل از کتاب ابوموسی الاصفهانی می‌نویسد: «و فيه خذوا شطر دينكم من الحميراء» یعنی عائشه، کان يقول لها أحيا نا يا حميراء تصغير الحمراء، يرید البيضاء. و قد تكرر في الحديث»<sup>۲</sup> در آن کتاب آمده است «نیمی از دین خود را از حمیرا فرا بگیرید». منظور پیامبر (ص) از حمیرا، عایشه بوده است. او گاهی عایشه را به این نام می‌خواند و می‌گفت: «یا حمیرا» افزود و جمله یاد شده را به کار برده‌اند. شاید مولانا با هنر نیرومند سخن آفرینی که دارد، خود این جمله زیبا را که به آسانی در شعر می‌نشیند، آفریده و در جای جای سروده‌های خود آورده است.

مولانا در این حدیث بیت، با اشاره به نکته‌ای نحوی در زبان تازی، سخن پیامبر را هنر مندانه تأویل و گزارش می‌کند. دو کلمه «نفس - روح» در زبان عربی مونث بشمار آمده‌اند، نفس همیشه مؤنث است ولی لفظ روح به هر دو صورت مذکر و مؤنث به کار رفته اما مؤنث بودن آن، مشهورتر است.

مولانا «حمیرا» را به روح و جان تعبیر می‌کند و چنین می‌نمایاند که روی سخن پیامبر (ص) با روح مجرد گرفتار دریند جسم است. با آوردن مثل «نعل در آتش نهادن»<sup>۳</sup> که به معنی شتافتن و شتابانیدن است، روح را به شتافتن به سوی مقامات والا که جایگاه راستین و نخستین او است، فرا می‌خواند. درست است که روح مجرد تا گرفتار جسم است، گرچه به کمال معنویت و گرانبمایگی شایسته دست یافته باشد، باز

<sup>۱</sup> - در کتب معتبر حدیث و فهرست آنها مانند: المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی نیز نیامده است.

<sup>۲</sup> - النهاية فی غریب الحديث، ابی الاثیر المبارک بن محمد ۴۳۸:۱.

<sup>۳</sup> - بنگرید: امثال و حکم، دهخدا «نعل در آتش نهادن».

باید خود را با نیازهای طبیعی جسم، سازگار گرداند و البته روح تا با جسم همراه است، خود نیز به خوشیها و لذتهای جسمانی نیاز مند است. <sup>۴</sup> ولی مولانا با سود جستن از کلام پیامبر، می‌کوشد تا می‌تواند روح را در راه رفتن به سوی کمال بیشتر و بیشتر، پرشتاب‌تر سازد و با بر خورداری از «فقر محمدی» جایگاه ولای نخستین خود را که همان رسیدن و پیوستن به جان جهان است، از یاد ببرد. مولانا سپس با بهره گرفتن از پیوند تأنیث میان «حمیرا» و «روح» به نکته‌ای ظریف دیگر رو می‌آورد. او می‌گوید چون روی سخن با روح و جان است و درجهان جان، تعینها راه ندارند، عنوانهای زن و مرد که از آن جهان خلق با اینجا بیگانه و از اینجا دورند. روان‌های همه آدمیان، بی هیچ نام و نشانی، در این جهان بی رنگی شناورند.

از مؤنث و ز مذکر برتر است این نه آن جانست کز خشک و تر است.

### نتیجه و چکیده مقاله

بنی گمان آنچه یادشد، نمونه‌های اندکی از ابیات و سروده‌های هنری و راز آمیز مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. کتاب گرانسنگ مثنوی معنوی او که نمونه‌های متن این مقاله همه از آن، برگرفته و بررسی گشته، به راستی نمایشگر تواناییها و استادی بی چون و چرای مولانا ی بزرگ است.

نمونه‌های آورده شده و صدها نمونه دیگر از آن دست، گواه آنند که مولانا این عارف نامدار ایرانی، در سخنسرایی، نو آفرینی وازگانی و ترکیبها و نیز در آفرینش هنرهای بدیعی و بلاغی، ذوق و نیروی هنری کممانندی داشته است. سخن پردایهای روان و هنجارشکنیهای گفتاری او، می‌تواند در سهای بزرگی به بسیاری از سخنوران و سخن شناسان میدان بلاغت و سخن آرای، بیاموزد.

### مصادر و منابع مقاله :

۱- قرآن کریم

<sup>۴</sup> - برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید: شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ۳: ۸۱۲-۸۱۱

- ۲- احادیث مثنوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۴.
- ۳- امثال و حکم ، علی اکبر دهخدا ، امیر کبیر ، تهران ( چاپ سوم ) ۱۳۵۲.
- ۴- تاریخ الرسل و الملوك ، محمد بن جریر الطبری ، مکتبه الاسدی ، تهران ( ازروی چاپ بریل ۱۸۸۱-۱۷۷۹ ) .
- ۵- سفینه البحار ، الشیخ عباس القمی ، الاستانه الرضویه المقدسه ، مشهد ۱۴۱۶ق.
- ۶- شرح مثنوی شریف ، بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات زوار ، تهران {بی تاریخ نشر}.
- ۷- شرح المثنوی با المنهج القوی ، یوسف بن أحمد المولوی ، کویته-پاکستان ۱۲۸۹ ق.
- ۸- شرح مثنوی معنوی مولوی ، نیکلسون ، ترجمه حسن لاهوتی ، علمی و فرهنگی ، تهران ۱۳۷۴.
- ۹- الكتاب ، سیبویه بیضاوی ، عبد السلام محمد هارون ، الهیئه العامه المصریه للكتاب ۱۹۷۷.
- ۱۰- کلیات شمس ، جلال الدین محمد بلخی - مولوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، دانشگاه تهران ۱۳۴۴.
- ۱۱- مثنوی معنوی ، نیکلسون ، امیر کبیر ، تهران ۱۳۳۶.
- ۱۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، فضل بن الحسن الطبرسی ، مکتبه المرعشی . قم ۱۴۰۳ .
- ۱۳- مناقب العارفين ، احمد افلالی ، تحسین یازیجی ، انقره ( آنکارا ) ۱۹۵۹.
- ۱۴- النورالمبین فی قصص الانبیاء ، السید نعمه الله الجزایری ، مکتبه المرعشی ، قم ۱۴۰۴ .
- ۱۵- النهایه فی غریب الحدیث ، ابن الاثیر مبارک بن محمد ، المکتبه العلمیه ، بیروت (ازروی چاپ مصر - قاهره ۱۳۸۳ق .